



# رهائی

سال اول - شماره ۲۳  
سه شنبه ۷ اسفندماه ۱۳۵۸  
تک شماره ۲۰۰ ریال

در این شماره :

• در آستانه انتخابات

تشتت چپ و برد مجاهدین

• نقدی بر نظرات راه کارگر (۳)

تمایلات آشکار روبرویونیستی

• جنبش مقاومت در نیکاراگوئه

ترازنامه قدرت حاکم

• روابط ایران و آمریکا

تخفیف بحران!

• بنی صدر

سحر قدرت در عرصه واقعیت

# در آستانه انتخابات

## تشت چپ و برد مجاهدین

درهم شکنی نسبی بلوکیهای صدر و عدم ایجاد مراکز جدید قدرت و وضع انتخابات مجلس شورا را تا اندازه زیادی ناروشن تر از سایر انتخابات و فرآیندوم های یکسال اخیر کرده است.

حزب جمهوری اسلامی با وجود تحمل ضربات سنگین در انتخابات ریاست جمهوری هنوز به جند علت در وضعی بهتر از سایرین قرار دارد و این البته بشرطی است که فشار نیروهای مخالف نتواند "تدابیر" این حزب را نقش بر آب سازد. منع تبلیغات از راديو و تلویزیون و حتی از دیوارهای شهر که تا همین اواخر یکی از ابزارهای موثر تبلیغاتی بود از مهمترین تدابیر حزب جمهوری اسلامی در جلوگیری از شناخته شدن کاندیداهای احزاب دیگر است.

با نگرش حزب مدنی، "حزب" پیروان خط امام، شکل نیافتن حزب بنی صدر و بالاخره متلاشی شدن حزب جمهوری خلق مسلمان، حزب جمهوری اسلامی را علیرغم وضع متشت آن در موقعیت مناسبتری نسبت به رقبا قرار میدهد و چنانچه پیداست تدابیر دیگری نیز اتخاذ شده است که از تکرار ماجرای انتخابات ریاست جمهوری و در رفتن سرخ کنترل کمیته ها و جهاد سازندگی جلوگیری شود. در چنین صورتی با وجود ادامه فعالیت شبکه وسیع روحانیت ملهم از این حزب شاید بتوان گفت که هدفی را که حزب جمهوری اسلامی جهت کنترل ۷۰ درصد از کرسی های مجلس برای خود قرار داده است زیاد دور از واقعیت نباشد. در این میان برنده اصلی انتخابات ریاست جمهوری - بنی صدر - بازنده اصلی انتخابات مجلس خواهد بود و عدم تمرکز کوشش در سازمان حزبی دادن ظرفداران خود با احتمال زیاد در آینده از بزرگترین اشتباهات او تلقی خواهد شد. البته این مسلم است که در یک فرصت کوتاه بنی صدر امکان سازماندهی وسیع نداشت ولی این نیز روشن است که وی در فاصله انتخابات ریاست جمهوری و مجلس کوشش خود را عمدتاً متوجه مستحکم کردن پایه های قدرت مشخص خود کرد. برای فردی که هرگز در تشکیلاتی کار نکرده است

بنی صدر کارکنانش را از نظر سیاسی و فکری در سطوح مختلف قرار داده است. او بر کسانی که به وی رای داده اند منت میکند و دوستی این که خود را مدیون آنها می بیند.

"حزب" پیروان خط امام که همانطور که در گذشته ذکر کرده ایم وجود خود را مرهون یک خلا سیاسی و تمایل امامت بداشتن تشکیلاتی که ملاحظه بودی بودی همان صورت که یک شبه قدرت گرفت، یک روزه هم مقصدار زیادی از آنرا از دست داد. اگر این واقعیت نبود که امامت وجود آنها را هنوز برای تعدیل قدرت بلوکیهای حاکم ضروری میدید از آنها تاکنون جزئیاتی باقی نمانده بود. کسانی که مدت کوتاهی تقریباً همراهِ ملعبه دست ساخته بودند بی زودی ثابت کردند که خود ملعبه ای بیش نیستند. در صورت عدم بروراتفاقات بیش بینی نشده و ادامه بیماری امامت، خط امام به افول خود ادامه خواهد داد و حاکم سید احمد را از یک ابزار مهم قدرت محروم خواهد ساخت. اما در کنار اینها، ائتلاف قدیمی و اعلام نشده جناح های مختلف لیبرال که زمانی خود را بقدرت نزدیک میدید و اشغال جاسوخانه و کودتای روحانیت قافیه را برای مدتی باخت به حرکت جدید افتاده است. جبهه ملی، قدرتهای پشت پرده حزب جمهوری خلق مسلمان، نهضت آزادی، جنبش، و گروه های ژاپن دست علیرغم تضادهای درونی خود از آنجا که همه از منافع مشترک الهام میگیرند، زبان مشترک و سنن مشترک دارند و هم آوا هستند. در میان اینها جبهه ملی سابقه بیشتری دارد و کمتر از دیگران در جریانات اخیر "آلوده" شده و فرصت ابراز وجودی یافته است مع هذا بنظر میرسد که بی کفایتی افسانه ای رهبران این جبهه، فرصت اخیر را هم از دست آنها خواهد گرفت و آقای مهندس حسینی را مجدداً به سرگرمی همیشگی در احضار ارواح آقای سنجابی را در تردید و سواس آمیز جادو دانی باقی خواهد گذاشت. در این میان انتخاب بنی صدر که بهر حال بر دی برای لیبرالها بوده است نیز زمینه رشد و با قدرت باسی نسبی آنها را فراهم تر میکند تا حدی که

حزب پیروان بنی صدر که اگر چنین نبود که هیچکس بخزر رهبران جبهه ملی با اندازه خود آنها در بلا استفاده گذاشتن زمینه های مناسب قابلیت و توانائی نداشته باشد واقعی لیبرالها بسیار زیاد بود. اکنون بنحوی از انحاء نیروهای مختلفی از مدنی "طلا غوثی" تا بنی صدر "نوحی سیدی" و شریعتمداری "مرجع اکبر" و سنجابی "منزله" و بالاخره بازرگان "آرزومند" هم سرنوشتی یافته اند و نیروی قابل توجهی را عرضه میدارند. بنی صدر - نماینده دست سوم سرمایه داری - برای احیاء اقتصاد سرمایه داری ضرورتاً با آن به نمایندگان دست دوم - متوسل خواهد شد، بیهوده نیست که جناب بنی صدر برای پخش نطق مفصل بازرگانان تلویزیون آنقدر تلاش میکند و آقای سنجابی را رگار بازرگان و یکی از احتمالات جدی نخست وزیر (تا قبل از افشاء کوری) را هر کولوار از جنک پیروان خط امام نجات میدهد. اینها را آقای بنی صدر بعنوان علاقه خود به حفظ "دموکراسی" بخورد خلاق مدهد ولی همین جناب دموکرات که برای بازرگان و میناچی سینه چاک میدهد، اسانسدار مازندران را به افتضاح افشاء "چپها" در حوادث کشید میکشد و فراموش میکند که دموکراسی حقی هم برای جوامع کوچکی چپها میطلبند. بهر حال آقای سنجابی متأسفانه شانس نخست وزیر را از دست داد ولی جبهه لیبرالها خالی نشده است و آقای فروهر بمنابه چاکر منس ترین "لیبرال" (لیبرال فاشیست؟) تسامح ما را معدود دارد که کناها از واقعیت است نه انعکاس آن (همچنان با اشتیا قدریست در ایستاده است چه جملگی میدانند مسیر حرکت بکدام سو است.

### در جبهه اپوزیسیون

در گذشته آنقدر از تشتت چپ گفته ایم و گفته اند که تکرار آن ملالت آور است. اما چاره ای نیست که بدین حقیقت اشاره کنیم که ظرف یکسال گذشته همه چیز عوض شد، جز وضع اسفناک چپ. چپ نه از نظر سازمانی، نه از نظر پیوند با رجمتگشان و نه از نظر

ارسطاط درونی واجادهکامی بک کام به پیش نرفت . یک کام به پیش نرفت و شاید بتوان گفت ارنظرکفیی کام هابه عقب رفت بسوی انحراف و اینرا در گذشته گفته ایم و تکرار نمیکنیم که عامل اساسی این وضع نایسما مان را انحرافات ایدئولوژیک بزرگترین سازمان چپ سازمان چریکهای فدائی خلق میدانیم ، وانعکاس این انحرافات در عملکرد و راه آنها بصورت بدنام کاری کیچری و از همه زشت تر انحصارگری این سازمان نه قابلیت آترادارد که جنس چپ را هدایت کند ، و نه کوتاه نظری مجالسی آن داده است که بحر "برد" های! تموری روزمره - و ضرورتا با خنثی سازی استراتژیک - بجزری بیندیشد . نایسما بهمان سان که آنها برای سلامتی امام امت است دعا میکنند ما نیز برای انتخاب چندین از آنان به نمایندگی مجلس دعا کنیم بلکه شاید عطش تشبیب وجود فـسـرو نشینند و داشتن چند وکیل ، رسمیستی را که طالبش هستند به سازمان آنها بسختند .

انشاء الله .

حالب انبساط که هر چه چپ به آنها میگوید شما بزرگترین سازمان چپ هستید برای آنها رما بیت بخش و فانسع کننده نیست . آنها این مهربانید را از چپ نمیخواهد - چون بی نظر آنها غیر از خودشان چیزی وجود ندارد - مهم آنست که شوروی " سوسیالیست " آنها را رسمی بشناسد ( و نه مراسم دعوت کند ) ، مهم آنست که آمریکا بفهمد که نیروی چپ ایران آنها هستند . مهم آنست که حزب جمهوری اسلامی ( جناح " مترقی اش " ) بسماور نمیکند؟ قدری درک کنید . بهیوده نمیگوئیم ( به قدرت آنها بی برد . بسی - اعتنائی به دولت و دنبال گرفتن تا شاید از دشمن رفتن در عالم روانشناسی مقوله شناخته شده است . امیدواریم متحقی شدن آن ، رضایت خاطری ایجاد کند که نسیحاش بلوغ باد . باز هم انشاء الله . بهرحال این نکته نیز نا گفته نماند که گذاشتن بار عمده و اشیا به دوش سازمان چریکهای فدائی خلق بمعنای ندیده گرفتن کوتاهی های سایر سازمانهای چپ نباید تلقی شود . اینبار نیز علیرغم کوشش هایی که از جانب پاره ای از سازمان بهادر هم هماهنگی صورت گرفت عملاً

نتیجه مطلوبی بدست نیامده است . کرجه ما معتقدیم که بهرحال باید به کوشش ها ادامه داد ولی در عین حال بر این اعتقاد نیز هستیم که صرف کوشش مسئله ای را حل نخواهد کرد . وجود زمینه مادی بمعنای آماده بودن شرایط عینی نیست زیرا فراموش میکنیم که بخشی از عینیات انعکاس های ذهنی مادی شده هستند . انحرافات ذهنی سازمان فدائیان زمینه عینی همکاری چپ را مشوب میکند هر چند که این بخش از چپ دهها آمادگی همگامی را داشته باشد .

سازمان مجاهدین خلق

به جرات میتوان گفت که برنده واقعی حوادث یکی دو ماهه اخیر سازمان مجاهدین خلق بوده است . این برد قسم مربوط به گذشته و اصلت سازمان مجاهدین در مقام قیاس با سازمانهای مذهبی فـلـائـی و خلق - الساعه مانند حزب جمهوری اسلامی است و قسماً " مربوط به حوادث اخیر . و ایسین حوادث از چند جهت سودمند افتادند .

۱- ضربه خوردن به حزب فـلـائـی جمهوری اسلامی و با نگرین " حزب " خط امام که بهدن اندازه بی ریشه بسود . زمینه رشد یک سازمان اصل مدعی را در میان بخشی از توده فراهم می ساخت .

۲- کاندیدانوری مسعود رجوی در انتخابات ریاست جمهوری و پشتیبانی بخش عمده ای از چپ از او ، این سازمان را بعنوان عمده ترین سازمان مترقی ، آلترناتیو واقعی ، به حاصه معرفی کرد و بخش مهمی از نیروهای سنیایی را بجانب آنان سوق داد . مجاهدین تا شید چپ را گرفتند و آنکه آوانسی به چپ داده باشد . این امر بدقت قابل پیش بینی بود و ما مفضلاً " در مورد آن نوشتیم ولی متاسفانه بخش مهمی از چپ - هر یک بدلائل مختلف - دنبال این برنامه رفتند ، ذهیکری و عدم شناخت خود را از واقعیات نشان دادند ، آسانبیهوده است که اکنون به این بخش از چپ با دآوری شود که عدم تحقق جنبه خلق موعودنه سانکر " شترسواری دولادولای مجاهدین " بلکه نموداری شناختی و عدم وفاداری آنان به اصول اولیه و شروط حرکت چپ - مسئله همزونی - بوده است ؟

اهمجانکه کفیه بودیم با دست خودا مجاهدین را در راس اپوزیسیون مترقی قرار داد و نق بق های کنونی آن صرفاً نشاندهنده هوشیاری مجاهدین و بسی - سیاستی خود آنهاست . قسمت عمده چپ بدنیال برنامهمسعود رجوی و مجاهدین رفت . اکنون مجاهدین بدلائل بدیهی از حمایت حتی یکی از کاندیداهای سازمان های چپ معذورند . نق نزنیم . بهتر است چشمهارا باز کنیم .

۳- یکی از خصوصیات مثبت وارزنده مجاهدین این بوده است که در غالب موارد ، شعارهای خود را بر زبان عمل ترجمه میکنند . مخالفت مجاهدین با دو مرحله ای بودن انتخابات و سایر بندهائی ارتجاعی آن فقط در حد یک شعار در اجرا بد آنها خلاصه نشد بلکه بطور مثبت با برگزاری اکسیونهای مختلف و خاصه راهپیمائی های مفضل بصورت یک واقعه در صحنه سیاسی کشور در آمد . برخورد های فاشیستی مرتجعین به مجاهدین در روزهای اخیر نشان میدهد که ارتجاع مخالفت مجاهدین را با پوست و گوشت لمس میکند و در عین حال نشان میدهد که مجاهدین در مواردی که بخوانند حاضر به مقاومت جدی و اصولی هستند . اگر هر آینه طرح انتخابات دو مرحله ای لغوشودا اعتبار عمده آن در اذهان نوده بدرستی به سازمان مجاهدین خلق داده میشود نه تا مه سرکشاده جنبه ملیویا تک شعارهای جریده کار . مجاهدین ، هم در برخورد با سازمانهای چپ و هم در مقابله با ارتجاع عیون نشان داده اند که بسیار هوشیارند و محاسبات و تاکتیکهای سیاسی را خوب میدانند .

با اینهمه نیا بد تصور کرد که مجاهدین قادر خواهند بود مقدار قابل توجهی نما - بنده به مجلس بفرستند . مهمتزاز انتخاب نماینده نوسعه ارتباط با توده و کسب اعتبار بحق است و این کار را آنها تاکنون کرده اند . حتی اگر نتواند ابر ارتجاعی قانون انتخابات از انتخاب شدن نمایندگان مجاهدین جلوگیری کند مجاهدین پیام خود را داده اند و بعنوان وسیعترین سازمان مترقی تثبیت شده اند

حلالشان باد .

# • نقدی بر نظرات راه کارگر (۳)

## نمایلات آشکار رویزیونیستی

سروخ نسیم.

معاهده‌ی مولوتف - ریبن تروپ

ظاهرا در اینجا این بحث می‌خواهد طرح شود که کمونیست‌های یک کشور نباید به بیانه‌ی مصالح کمونیست‌های کشور دیگر (و بطور خاص کشور برادر بزرگ) از مبارزه که واقعیات جامعه‌ی خود در برابرشان مینهد اجتناب کنند. طبیعی است که ما این موضع کبری را مورد تأیید قرار میدهیم و در این مورد موضع کبری حزب کمونیست چین در جریان انقلاب که علیرغم رهنمودهای "حزب کمونیست" کشور برادر بزرگ و "مصلح" آن به مبارزات خود در چین ادامه داد نیز بدون شک مورد تأیید ما است. و در ضمن روش احزاب اپورتونیستی چون حزب توده که بدون توجه به منافع کارگران و زحمتکشان ایران همواره سنگ "مصلح" کشور برادر بزرگ را به سینه می‌زده است را محکوم می‌نمائیم. اما این اعتقاد ما است که نمیتوان مصالح پرولتاریای یک کشور را از پرولتاریای جهانی و از جمله پرولتاریای "کشور برادر بزرگ" جدا کرد. یکی از ضعف‌های اساسی سیاست کمینترن و انحراف رهبری استالین در آن دوران این بود که اشتراک منافع طبقاتی کارگران جهان به صورت تحت‌الشعاع و زیر پا قرار گرفتن منافع کارگرها سراسر جهان بود "مصلح" و "منافع" "کشور برادر بزرگ" تعبیر میشد. از اسیر و نیز احزابی چون حزب توده وظیفه‌ی توجیه "ایدئولوژیک" این از خود گذشته‌گی کارگران جهان را بعهده گرفتند. لیکن به گمان ما انترناسیونالیسم پرولتری بیان یک خیابان یکطرفه نیست بلکه دو جهت دارد. مصالح واقعی پرولتاریای یک کشور کمونیست از مصالح واقعی پرولتاریای ایران و دیگر نقاط جهان جدا نیست و بر عکس.

آنها که میکوشند این مصالح را از هم جدا کنند، ریشه‌ی تفکرشان ناسیونالیستی است و در واقع سنگ منافع "ملی" بورژوازی و خرده‌بورژوازی میهن را به سینه می‌زنند و آنان که درکشان از انترناسیونالیسم، زیر پا گذاشتن منافع پرولتاریای جهان ظاهرا بخاطر پرولتاریای شوروی و با چین است، در واقع کارگزاران ناسیونالیست‌های رویزیونیست حاکم بر اتحاد شوروی و با چین می‌باشند.

راه کارگر به غلط قرارداد "برست‌لیتوفسک" زمان لنین را با قرارداد "مولوتف - ریبن تروپ" زمان استالین تشبیه نموده و بدین ترتیب رهنمود لنین در مورد "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را به بونه‌ی فراموشی می‌سیارد.

جنگ جهانی اول جنگ بین امپریالیست‌ها بود که از مدتها پیش خود را برای آن آماده میکردند و هدف اصلی شان نیز تقسیم جدید جهان بود. کمونیست‌ها و در رأس آنها لنین

سوسی " در برابر رویزیونیسم و نر سوسیالیسم" منتشره از جانب "راه کارگر" مسائل و سئوالات جدیدی را در ارتباط با درک نویسندگان "راه کارگر" از مفهوم رویزیونیسم، ریشه‌های اجتماعی پیدایش رویزیونیسم در شوروی، مسأله‌ی سوسیالیسم و چگونگی ساختمان سوسیالیسم در شوروی مطرح می‌سازد.

ما در این مختصر بهیچوجه قصد نداریم که به بررسی جامع و دقیق این مفاهیم و اصولا به بررسی ماهیت کنونی جامعه‌ی شوروی و چگونگی انحطاط روند سوسیالیستی در این کشور بپردازیم. این بررسی‌ها را به نوشته‌های دیگر موقوف میکنیم هر چند که تاکنون مباحث و مطالب متعددی را بی‌رامون توضیح مفهوم سوسیالیسم و جامعه‌ی سوسیالیستی و نیز بررسی روند رویزیونیسم و استالینیسم در شوروی عنوان نموده‌ایم. قبل از طرح نقد نوشته‌ی "در برابر رویزیونیسم...." مجدداً سوال اساسی خود را از رفقای خط ۴ عنوان میکنیم:

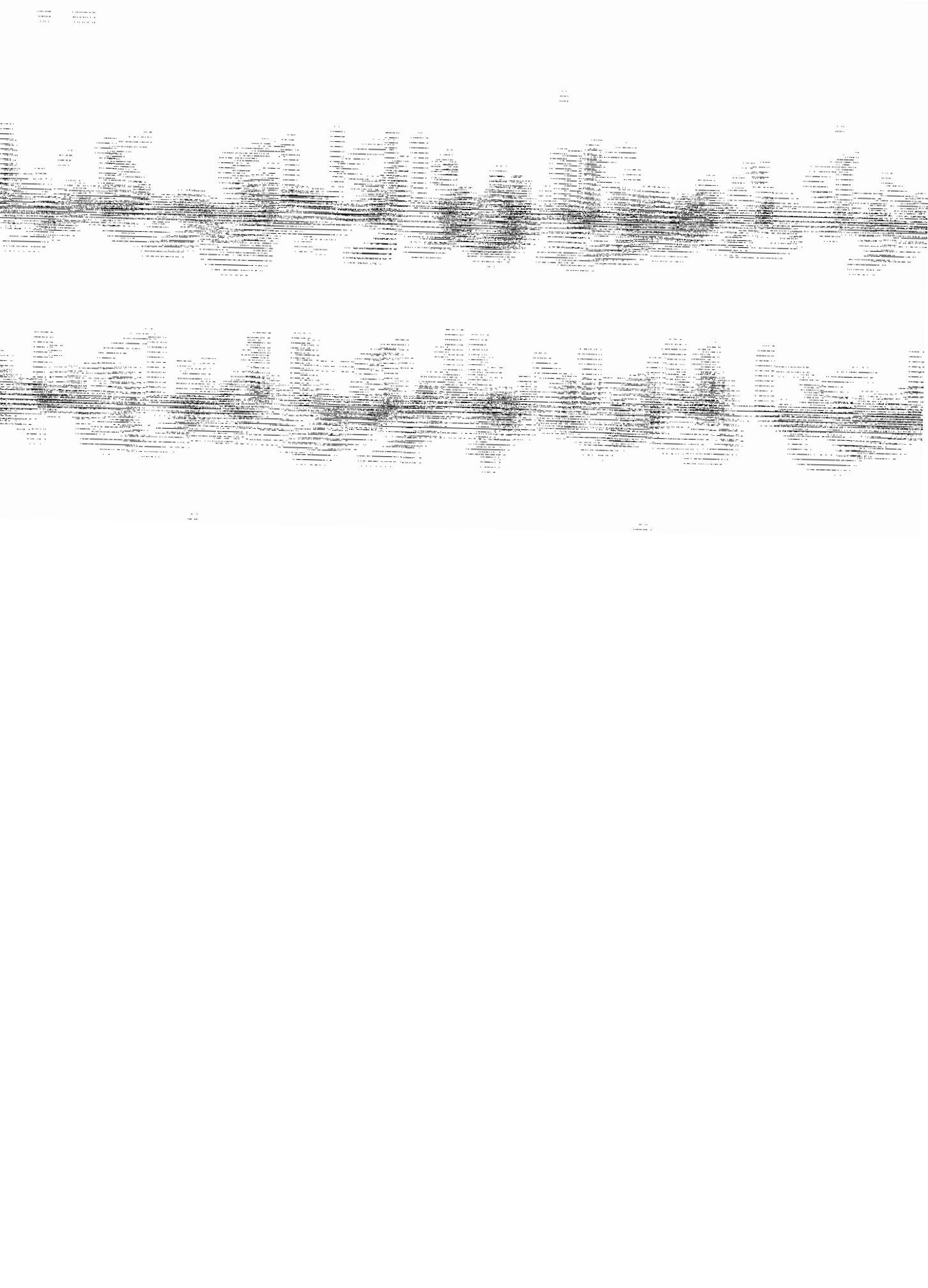
چرا رفقای که مدعی ابداع خط جدیدی در جنبش چپ ایران هستند بحث‌انسانی نمیکنند؟ چرا معتقدند که جامعه‌ی شوروی امروز یک جامعه‌ی سوسیالیستی است؟ و حزب کمونیست شوروی حتی رویزیونیست نیست؟ کجا است آن تحلیل نویسن که ماهیت کنونی جامعه‌ی شوروی و بروسی انحطاط (و یا بغول ایشان تعالی) سوسیالیسم را در این کشور بطور علمی مورد بررسی قرار دهد؟ تفاوت دقیق نظرات ایشان با نظرات حزب توده در مورد ماهیت جامعه‌ی شوروی و حزب "کمونیست" آن چیست؟ این سئوالات تا کنون بلا جواب مانده‌اند ولی معتقدیم کسانی که معتقد به داشتن نظریه‌ی "چهارم" هستند باید این نظرات را بطور جامع روشن کنند و درنه اطلاق واژه‌ی "خط چهارم" جز یک عنوان کاملاً مصنوعی برای اعلام هویت و اظهار وجود غیر واقعی در جنبش چپ نمی‌تواند باشد. مقدمتاً یادآور میشویم که بتظنیر میرسد هدف نویسندگان "راه کارگر" از این نوشته بهیچوجه ارائه‌ی یک بررسی علمی و در پایان نتیجه‌گیری درست از این بررسی نیست بلکه با عنوان ساختن یک سلسله دگمهای اعتقادی و یا مصلحتی مانند:

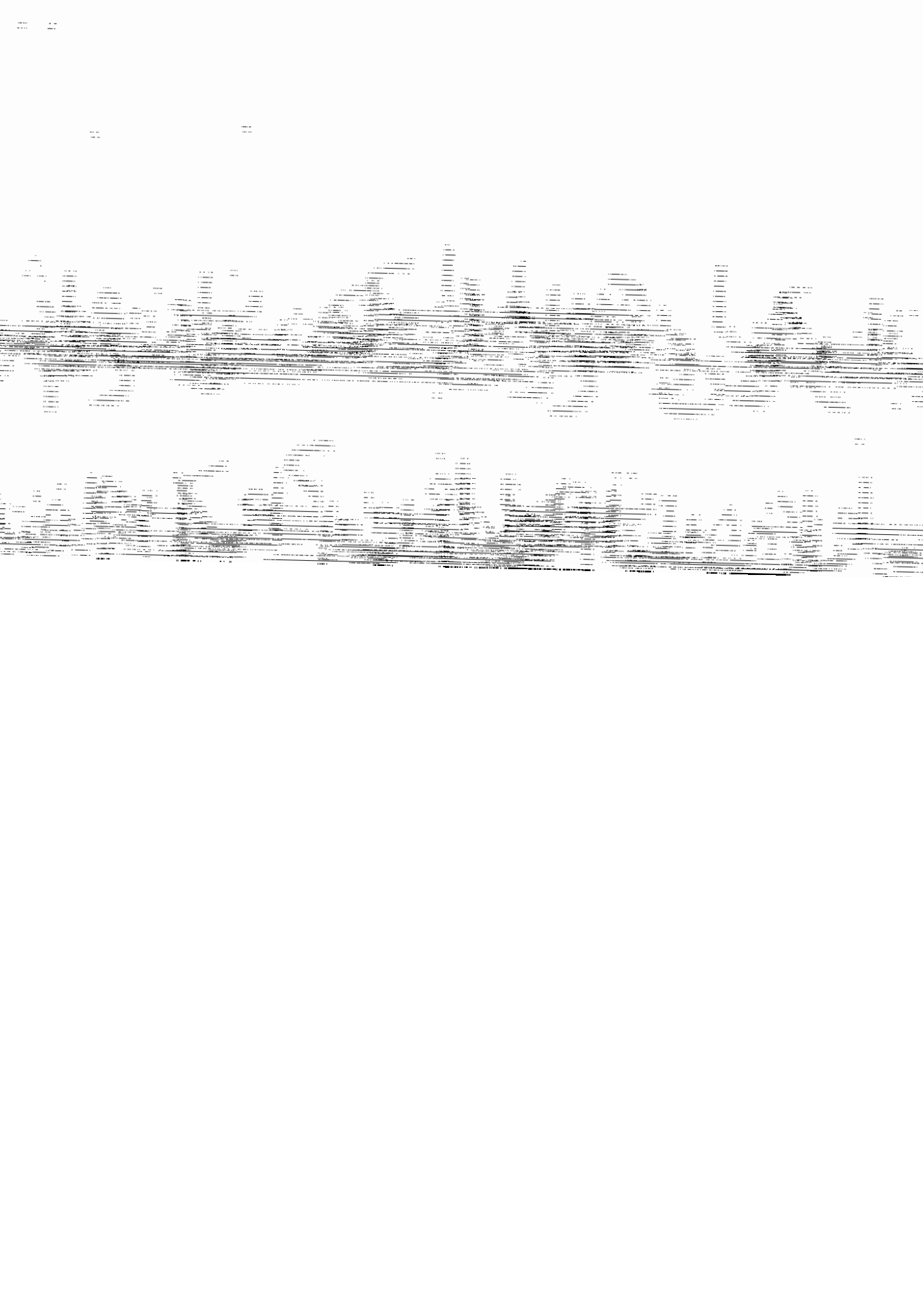
۱- عظمت استالین و کمونیست کبیر بودنش

۲- سوسیالیست بودن شوروی

۳- و رویزیونیست نبودن حزب کمونیست شوروی

و با استفاده از شیوه‌ی مانریالیسم مکانیکی سعی بر توجیه و نه‌اشبات ادعاهای خود کرده‌اند. در هر حال که فاکتی ارائه داده‌اند از آن عمدتاً استفاده توجیهی شده و در آنجا که واقعیات در تضاد با احکام حزمی ایشان قرار گرفته، از کنار آنها گذشته و یا اصلاً فراموششان کرده‌اند. از اشاره‌شان به معاهده‌ی مولوتف - ریبن تروپ





طبیعتاً چنین شتابی نمیتوانست انعکاس نامطلوبی در میان افسار مابنی نداشته باشد.

۷- "در عین حال یک سلسله اشتباهات و نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک در درون حزب کمونیست شوروی صورت گرفته بود که نمیتوانست بازتاب منفی در اذهان مردم نداشته باشد."

و بالاخره مقاله استنتاجات خود را: اینطور فرموله میکند:

"خلاصه بنظر ما علت ظهور تجدید نظر طلبی خروشچفی در حزب کمونیست اتحاد شوروی قدرت گرفتن لایه‌ای از تکنوکراتها و کادرهای متخصص در جامعه شوروی بود. این فشر در مرحله‌ی معینی از تاریخ شوروی، در نتیجه شرایطی که در بالا اشاره شد بیش از حد مجاز وزن پیدا کرد و به اهرمهایی در دولت شوروی و در نهادهای اقتصادی اجتماعی جامعه شوروی بویژه در حزب کمونیست دست یافت که بنا ندرت طبقه‌ی کارگر شوروی غیر متناسب بود و تحت شرایط تاریخی سیاست پرولتری دولت شوروی و خط ...

به آن "روزیونیسیم تمام عیار" نرسد. نویسندگان بجای ارائه‌ی تحلیل همه جانبه از نقش حزب در کل روند ساختار سوسیالیسم در شوروی و درک غیر دیالکتیکی و انحرافی رهبری از مسئله‌ی سوسیالیسم و ساختمان آن و نیز نقش مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان در تکوین این روند، صرفاً به "یک سلسله اشتباهات و نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک در درون حزب کمونیست شوروی" - که آنهم تنها از دیدگاه نویسندگان مقاله بغلت شرایط خاص تاریخی و... اجتناب ناپذیر بودند- بسنده میکند. نویسندگان "راه کارگر" حتی بررسی مختصری از همین "اشتباهات" و "نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک در درون حزب" هم انجام نمیدهند و بالاخره خواننده نوشته‌ی آنها را متوجه نمیشود که این "اشتباهات" چه بودند "اشتباه" (۱) بی - دلیل چیست و اگر دلیلی هست کدامست. عوارض "نادیده گرفتن اصول سانترالیسم دموکراتیک" چگونه بود و کذا. شاید هم مصلحت "راه کارگر" چنین بود که به تمفیه‌های مشهور استالین و نیز حس و تبعید و اعدام میلیونها نفر از کمونیستهای صدیق در این دوران سی ساله ...

چه تفاوت کیفی بین حزب کمونیست شوروی که بقول شما "الها مبخش حزب توده است و سایر احزاب رومیونیست جهان از جمله خود حزب توده وجود دارد؟ چه تفاوت اساسی در تئوریها و نظریات ارائه شده حزب توده و حزب کمونیست شوروی وجود دارد؟ آیا هرگز مسأله، نظری و تزی از جانب حزب کمونیست شوروی اعلام شده که حزب توده در تضاد به آن قرار گرفته باشد.

ادامه میدهد:

"خروشچف که بیشتر بیان کننده‌ی منافع فتره‌های متخصص و تکنوکرات در جامعه‌ی شوروی بود، بنا استفاده از خستگی مردم شوروی از جنگ و تنفرشان نسبت به درگیریهای نظامی که امیربالیستها براه انداخته بودند و با بهره‌برداری از ضعف حزب، که در دوران بعد از جنگ مخصوصاً بسندت در نتیجه‌ی سیاست‌های اشتباه آمیز رفیق استالین صدمه دیده بود، اینک بعنوان مبشر رفاه و خوشبختی برای مردم شوروی، در سکوی اول رهبری شوروی جای میکرد."

اولاً باز معلوم شد که این اشتباهات کدام بودند و ماهیت آنها چه بود. شاید چرا فقط اشتباهات "بعد از جنگ" و نه قبل از جنگ به حزب صدمه زدند. دلایل "راه کارگر" چیست؟ آیا بنظر آنها قبل از جنگ اساساً "انحرافات" و یا "اشتباهاتی" هر چند کوچک وجود داشیا نه؟ آنها چه بودند؟ منظور از "صدمه" دیدن حزب چیست. به چه چیز حزب صدمه وارد آمد. ثالثاً این استدلال که "خروشچف با استفاده از خستگی مردم شوروی از جنگ" و نیز "بهره‌برداری از ضعف حزب" (حتماً یواشکی!) بقدرت

از محتوای مطالب فوق اینطور نتیجه میکشیم که پیداست روزیونیسم در شوروی اجتناب ناپذیر بود چون بخاطر شرایط و دلایل خاص تاریخی - اجتماعی - اقتصادی در جامعه آنروز شوروی "تحقق جامعه‌ی سوسیالیستی تقریباً ناممکن" بود. روزیونیسم بنا بر ضرورت تاریخ پدیدار شد، ریشه گرفت و سر از آستین خروشچف بیرون آورد.

غیر ممکن است بتوان شکست طلبانه‌تر از این سخن گفت و معلوم نیست تفاوت نظر راه کارگر با کائوتسکی و پلخانف که آنان نیز تحقق جامعه‌ی سوسیالیستی در روسیه را بهمین دلایل غیر ممکن میدانستند در چیست؟! راه کارگر هیچ تحلیلی از نقش دولت و حزب کمونیست شوروی در همین دوران سی ساله‌ی استالین را مجاز نمی شمارد. هیچ برخوردی به سیاست و برنامه‌های اقتصادی حزب، به مشی اکونومیستی آن، به رابطه‌ی حزب با توده‌ها و اساساً نقش توده‌های زحمتکش در ارتباط با تحول سوسیالیستی جامعه، برنامه‌های فرهنگی، ایدئولوژیک رهبری در ارتباط با کارگران و زحمتکشان... ضروری تشخیص داده نمیشود؛ کو اینکه انقلاب اکتبر محکوم به فرجام در روزیونیسم و خروشچفیسیم بود. اگر نبود پیش‌نقش حزب و دولت شوروی در طی ۳ دهه‌ی حکومت استالین، چگونه میتوانست باشد که

رسید همان تیز معروف خودتای خروشچف - البته به شکل و شیوه‌ای "جدید" - نیست. بهر حال تناقض این امر با این ابراز دیگران که "عروج خروشچف را بقدرت یک کودتای نظامی" دانستن "اشتباه" میدانید، چگونه حل می‌شود؟ باید برسید اساسا کربیزم شما نویسندگان "راه کارگر" بدلائل خاص تاریخی و اجتماعی و سیاسی رویزیونیسم در جامعه شوروی و در حزب کمونیست آن ریشه گرفت و "بصورت رویزیونیسم تمام عیار ظاهر گردید"، نقش و ظهور خروشچف جز بمعنای بیان و تبلور و محصول این جریان تاریخی چه چیزی میتواند باشد؟ اگر خروشچف هم نبود آیا فرد دیگری بعنوان نماینده‌ی همین جریان تاریخی بر مسند قدرت نمی‌نشست و جامعه‌ی شوروی را در مسیر انحطاط بیشتر از گذشته سوق نمیداد؟ پس مسأله‌ی اساسی "حسنگی مردم" و "ضعف حزب" نیست بلکه حرکت شتاب‌آمیز حزب در جاده‌ی رویزیونیسم و انحطاط قهرانی جامعه‌ی شوروی از مسیر سوسیالیسم است. ممکن است در اینجا بپا خرده گرفته شود که شما خود گفته‌اید که:

"خروشچف متاسفانه محصول تمام حوادثی بود که در دوره‌های قبل اتفاق افتاده بودند. خروشچف تنها یک نفر نبود که تمام شرارتها را ناشی از خود وی بدانیم. چنین نظری ناشی از اصول غیر علمی و غیر مارکسیستی است."

لیکن بحث ما درست اینجاست که شما علیرغم این ابرازات و علیرغم ادعایان در ضرورت تحلیل از ریشه‌های تاریخی رویزیونیسم (ما قبل خروشچفی) در شوروی باین مسأله بطور جدی نپرداخته‌اید و از اینرو نیز از انحرافات بسنی و منشی استالین و انحرافات اساسی ایدئولوژیک - تئوریک و سیاسی حزب کمونیست شوروی در دوران رهبری استالین هیچ نمی‌گوئید و صرفا به سیاست‌های اشتباه آمیز که معلوم نیست از کدام سرشت و ماهیتی هستند، خجولانه اشاره میکنید و در می‌گذرید. این برخوردی، برخورداری اصولی و جدی نیست. این در رفتن از زیر مسئله، تحلیل نکردن ولی کرد و خاک کردن است. این تکرار حرفهای خط ۱ در پوشش خط ۴ است. تکرار گذشته است بصورت جمله به گذشته.

بله! لیدرف که نیستند؟! راه کارگر

و اما متذکر تحلیل علمی چیست و اشکال کار نویسندگان مقاله کجا است. به تصور ما اشتباه و یا بهتر بگوئیم انحرافات نویسندگان مقاله‌ی "در برابر رویزیونیسم..." فقط این نیست که بدون استناد به فاکت‌ها و با آرائه‌ی ارقام و آمار و بدون ارائه‌ی بحث اثباتی رای به سوسیالیسی بودن جامعه‌ی شوروی میدهند. ایراد ما همچنین به متدلوژی بحث آنان است. ایراد باین واقعیت است که نویسندگان "راه کارگر" نقش حزب کمونیست و رهبری را در هدايت مبارزه‌ی طبقاتی و سوسیالیستی جامعه‌ی شوروی نه تنها

اساسی نمی‌دانند بلکه کلا آنرا نادیده گرفته و بیکباره از قلم میاندازند. واقعیت اینست که با وجود همهی آن عقب ماندگی‌های اقتصادی - اجتماعی روسیه قبل از انقلاب و علیرغم همهی مشکلات ناشی از محاصره و تهاجم ضد انقلاب در داخل و خارج و عوارض ناشی از آن انقلاب اکتبر محکوم به شکست نبود و آنان که جز این می‌گویند سخنان تروتسکی و منسویکها و کائوتسکی‌ها را تخرار میکنند. رهبری درست می‌وانست که با حمایت طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکش جامعه همانطور که از جنگ داخلی و تهاجم ۱۴ کشور امپریالیستی فائق بیرون آمد، مشکلات بعدی جامعه را نیز به کمک همین زحمتکشان و از طریق آنان حل کند و از رشد رویزیونیسم و بوروکراسی در حزب جلو گیرد. طبقه‌ی کارگر برای ساختن دیکتاتوری پرولتاریا "خسته" نمیشود. خستگی زمانی عارض میشود که آنچه ساخته میشود متعلق بسا و نباشد. بیکاری باشد. اما متاسفانه درک حزب و رهبری آن از سوسیالیسم یک درک اکونومیستی و انحرافی بود. مکانیکی انکاشتن رابطه بین زیر بنا و رو بنا و از آنرو مطلق دیدن نقش اقتصاد در ساختمان سوسیالیسم، تکیه یکجانبه روی صنعتی شدن جامعه و استفاده از همه‌گونه‌ها و مکانیزم‌ها و مشوق‌های مادی در این ارتباط، نادیده گرفتن مسائل دهقانان و اعمال زور و خشونت در امراشتراکی کردن کشاورزی و از همه‌ها رز تر عدم تربیت سیاسی - ایدئولوژیک - فرهنگی توده‌ها، بی‌اعتنائی به آنها و قطع هر نوع رابطه متقابل با آنها و زیر پا گذاشتن این واقعیت که تنها ضامن پیروزی سوسیالیسم مبارزات طبقاتی زحمتکشان جامعه و حاکمیت بلامصل آنها بر همه‌ی شئون و مقدرات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی جامعه است. و در کنار اینها توسل و تشدید بوروکراسی درون حزبی و کیش شخصیت و اتوریته پرستی، اینها جلگه‌ی از مهم‌ترین مسائلی بودند که در انحطاط رویزیونیستی و بوروکراتیک حزب و در نتیجه انحطاط جامعه و انحراف از سوسیالیسم و غیر سیاسی ماندن توده‌ها نقش تعیین کننده داشتند. وقتیکه کسی مانند استالین بر این اعتقاد باشد که با تغییر زیر بنا، رو بنا نیز خود بخود تغییر و تحول خواهد کرد، روشن است که در این معادله بخشی برای مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه باقی نخواهد ماند. بی‌سبب بود که وی پس از برنامه‌ی ۵ ساله اول اعسلام دگرده گدماعسی شوروی سوسیالیستی است و پس از برنامه‌ی ۵ ساله دوم حکم به اتمام ساختمان سوسیالیسم در شوروی و ورود آن به فاز جامعه کمونیستی و بی‌طبقه داد. (رجوع شود به نطق استالین در کنگره‌ی ۱۷ حزب کمونیست شوروی) از اینرو بر اساس این پیش‌انحرافی و کم عمق از سوسیالیسم و کمونیسم، استالین معتقد بود که طبقات استثمارگر و اصولا تضاد طبقاتی شوروی از بین رفته‌اند و در نتیجه محلی از اعراب برای مبارزه‌ی طبقاتی وجود ندارد. پس با این منطق، مخالفان وی در حزب حتما میبایست که از قماش جاسوسان امپریالیسم و عوامل بیکانه بوده باشند که طبعاً در اینصورت تابودیشان الزام‌آور



رومیوں نے ان کو آریستو سے مل کر پتہ چلایا اور اس وقت تک کہ وہ روم کے بادشاہ کے پاس پہنچے۔ اس وقت تک کہ وہ روم کے بادشاہ کے پاس پہنچے۔ اس وقت تک کہ وہ روم کے بادشاہ کے پاس پہنچے۔

یہ لکھ لکھ کر وہ لوگ اس وقت تک کہ وہ روم کے بادشاہ کے پاس پہنچے۔ اس وقت تک کہ وہ روم کے بادشاہ کے پاس پہنچے۔

**رومیوں کے بارے میں ایک اور قصہ**

روم کے بادشاہ نے ایک دن ایک شخص کو بلوایا اور اس سے کہا کہ تم کو ایک نیا کام دے گا۔ اس کام کو تم کو پورا کرنا ہے۔

اس شخص نے اس کام کو پورا کر لیا اور بادشاہ کو اس کا ثبوت دکھایا۔ بادشاہ نے اس شخص کو بڑی تعریف کی اور اس کو مال دیا۔

تیسری رت لکھنے کے لیے اس کے لیے ایک اور کام دیا گیا ہے۔ اس کام کو تم کو پورا کرنا ہے۔ اس کام کو تم کو پورا کرنا ہے۔

اس شخص کو ایک اور کام دیا گیا اور اس کو پورا کرنا ہے۔ اس کام کو تم کو پورا کرنا ہے۔ اس کام کو تم کو پورا کرنا ہے۔

یہ شخص نے اس کام کو پورا کر لیا اور بادشاہ کو اس کا ثبوت دکھایا۔ بادشاہ نے اس شخص کو بڑی تعریف کی اور اس کو مال دیا۔

اس شخص نے اس کام کو پورا کر لیا اور بادشاہ کو اس کا ثبوت دکھایا۔ بادشاہ نے اس شخص کو بڑی تعریف کی اور اس کو مال دیا۔

اس شخص نے اس کام کو پورا کر لیا اور بادشاہ کو اس کا ثبوت دکھایا۔ بادشاہ نے اس شخص کو بڑی تعریف کی اور اس کو مال دیا۔

در راه رسیدن به سوسیالیسم نفی میکند. وقتیکه رهبران حزب کمونیست شوروی از بر "استقلال محدود" برای سایر کشورهای "برادر" سخن میگویند، در واقع صراحتاً ادعا می‌کنند که از مسأله‌ی "انترناسیونالیسم پرولتری" چه میفهمند - تحت عمومیت تک‌پداشتن سایر کشورهای "برادر"

جهت نامین مصالح عالی‌دهی "کشور سوراها" !!

خروش‌خف و خروش‌خفیسیم، برژنف و برژنفیسیم با عنوان ساختن نژادهائی چون "حزب تمام خلقی"، "دولت تمام خلقی" و "ترهنگ تمام خلقی" بطور باور نکردنی اولیه‌ترین اصول سوسیالیسم علمی را نفی کردند. "حزب تمام خلقی" یعنی نفسی بنیادی ترین اصول مارکسیسم مبنی بر قبول کاراکتر طبیعی احزاب و علی‌الخصوص حزب پرولتاریا.

حال نه تنها ما بلکه همه مردم و حتی حزب توده حق دارند از "راه کارگر" بپرسند این داستان یک بام و دو هوا چیست چرا وقتی حزب توده همان نژادهای حزب کمونیست شوروی را میدهد اولی روزیونیست سازشکار و... است ولی دومی سوسیالیستی است؟! این شوه "نحت" نیست، مدور احکام از پیش ساخته شده بر حساب حسابگریهای سیاسی و نه اعتقاد آیدئولوژیک است. ام‌الفساد است. از عوامل موثر و مهم رشد روزیونیسم است. با اینحال راه کارگر که موضعگیری‌های خود را نه بر حساب یک سیستم آیدئولوژیک بلکه بر حسب ضروریات پراکمانستی اتخاذ میکند و نشان میدهد که وفاداری با اصول آیدئولوژیک را میتواند فدای مصلحت‌جویی‌ها کند.

گفتیم بدون استدلال چنین میگوید ولی بگذارید که به سبب استدلال واقعاً تاسف‌آوری که من باب‌خالی نبودن عریضه مشودا اشاره کنیم تا روشن شود که دور شدن از شیوه برخورد علمی میتواند بکجاها منتهی شود. "استدلال" راه کارگر در مورد این یک بام و دو هوایی اینست که اگر حزب کمونیست شوروی در مورد ضرورت انقلاب قهر آمیز تردید کند این زیاد مهم نیست چون این کشور انقلابش را کرده است ولی حزب توده که هنوز انقلاب نکرده حق ندارد چنین بگوید. با سخ دادن بجنین احتیاجی بمنزله حدی گرفتن نیست. ولی بهرحال چون "دلیل" اقامه شده، باید به راه کارگر یادآوری کرد که کشف کمونیسم میلی چیز جدیدی نیست و از این‌که نمونه کلاسیک آنرا بدست داده‌اید بایستد شکر کنیم. بقیه در صفحه ۱۵

استدلال این نیست که تئوریهای حزب کمونیست شوروی در مورد انقلاب قهرآمیز روزیونیستی نیست، و یا گرایش مسلط روزیونیسم نیست، بلکه منظور این است که این گرایش مسلط روزیونیستی

در این مورد نمیتواند بمعنای تسلط روزیونیسم در حزب کمونیست شوروی باشد بدلیل اینکه مفهوم کلیدی در مورد طبقه‌ی کارگر شوروی انقلاب قهر آمیز نیست، بلکه مسائل مربوط به ساختمان سوسیالیسم در خود کشور اتحاد شوروی است. (تاکید از "راه کارگر" است)

بعبارت دیگر روزیونیسم نه در گذشته بر حزب کمونیست شوروی "تسلط" داشته و نه در حال حاضر چون تئوریهای مربوط به سوسیالیسم و جامعه‌ی سوسیالیستی در این کشور بدرستی پیاده شده و در ساختمان سوسیالیسم نیز بخوبی پیش‌رفت است! معلوم نیست خروش‌خف بیچاره چرا بایستد اینقدر قحش بخورد.

مقاله در ادامه‌ی این استدلال از مقایسه‌ی حزب توده و حزب کمونیست اتحاد شوروی اظهار میدارد:

"حزب توده یک حزب روزیونیستی بطور مسلط میباشد و روزیونیسم در آن غالب است. درحالی که این مسأله - انقلاب قهرآمیز برای آن حزب کمونیست اتحاد شوروی که در واقع الهام بخش حزب توده در این مورد است، بطور مسلط روزیونیست نیست چون که این مسأله [انقلاب قهرآمیز] برای آن حزب تعیین کننده‌ی ماهیت آن نمیشد."

ما سؤال میکنیم چه تفاوت کیفی بین حزب کمونیست شوروی که بقول شما "الهام بخش حزب توده" است و سایر احزاب روزیونیست جهان از جمله خود حزب توده وجود دارد؟ چه تفاوت اساسی در تئوریه‌ها و نظریات ارائه شده‌ی حزب توده و حزب کمونیست شوروی وجود دارد؟ آیا هرگز مسأله، نظر و تزی از جانب حزب کمونیست شوروی اعلام شده که حزب توده در تضاد با آن قرار گرفته باشد؟ وقتیکه حزب کمونیست شوروی از گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، از همزیستی مسالمت آمیز و رفابت مسالمت آمیز با امپریالیسم صحبت میکند در واقع صریحاً اعلام میکند که به مسأله‌ی مبارزه‌ی طفقاتی در جامعه که اساسی ترین شرط تحول انقلابی در جامعه است اعتقاد ندارد، یعنی که معتمد به سازش طبقاتی و ترمیم دستکاه دولت بورژوازی از طریق رفرضهای اجتماعی است یعنی که بجای تبلیغ اصل مبارزه و انقلاب علیه امپریالیسم، تز

مصالحه و سازش با آن را در سراسر جهان تبلیغ میکنند، یعنی که از مبارزه با سرمایه‌داری جهانی، رفابت اقتصادی با آن را میفهمد. روزیونیسم مدرن با طرح تز ارجاعی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" که به واقع پوششی برای توسعه، ترمیم و تحکیم همین مناسبات سرمایه‌داری است، مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و بیکار انقلابی را

هفته نامه

# رهائی

نشریه

## سازمان وحدت کمونیستی

مقالات بی امضاء نظر رسمی  
سازمان و مقالات با امضاء  
نظر نویسندگان آن مقالات  
است.

\*\*\*\*\*

# جنبش مقاومت در نیکاراگوئه

## ترازنامه قدرت حاکم

م. ستا

تقریباً ۹ ماه پیش جنبش مقاومت در نیکاراگوئه بر علیه رژیم دیکتاتوری و فاشیسم سوسیالیستی پیروزی رسیده. بیلان آن:

- ۴۰ هزار کسکد
- نابودی ۸۰ درصد از کشتزار و صنایع.
- تعطیلی

درماهای اول پیروزی جنبش مقاومت فقط در ماکوئه پایتخت این کشور، ۸۰ هزار نفر مهاجر بایستاده میباشند. این عده حداقل به روزی ۱۲۵ تن مواد غذایی احتیاج دارند. ۱۲۵ تن دیگر می بایست روزانه در نقاط دیگر کشور به مصرف برسد. منابع داخلی مواد غذایی بزودی تمام خواهد شد و این کشور را این وجه نرسید خارج وابسته خواهد شد.

" دولت بازاری ملی" که بلافاصله بعد از سقوط رژیم سوموزا تشکیل دادند و دیگرسیریا مشکلات بسیاری روبرو بود. خزانه دولت کاملاً خالی شده بود. سوموزا هنگام فرار به آمریکا تمام موجودی بانک مرکزی کشور را همراه برده بود. علاوه دولت به کشورهای خارجی و موسسات بولی بین المللی بزمروزی

سیکین داشت. یک قلم آن، ۱/۸۰ میلیارد دلار به آمریکا بود. بدین ترتیب آنچه که از سوموزا بجا مانده بود، کشوری بود ورشکسته و از هم پاشیده. برای درک بهتر علت تحولات سیاسی کنونی در نیکاراگوئه، باید قدری به عقب برگشت. به ماههای قبل از پیروزی، به زمانی که جنبش مقاومت همه گیر شده بود اقتصاد نیکاراگوئه در زمان سوموزا کاملاً وابسته به امپریالیسم بود. و چنان با زماندهی شده بود که بیشترین سود ممکن را برای امپریالیسم بهمراه داشت. این وضعیت چنان مورد توجه سرمایه داران داران بین المللی بود که حاضر بودند برای حفظ این نظم غارتگرانه مقدماتی از سودهای بدست آمده را برای ضمن ادامه غارت به سوموزا برگردانند. برعکس توده های زحمتکش دلبلی برای رضایت نداشتند.

کالاهایی که توسط این توده ها

آماده می شود به خارج میبرد. مانند قهوه و پنبه و کالای اصلی صادراتی نیکاراگوئه عمدتاً به آمریکا میبرد. تقریباً مجموعی صنایع کشور در مالکیت بلاواسطه سرمایه داران خارجی بود و آنچه هم که ظاهراً توسط سرمایه داران بومی اداره میگردید به سوموزا و خانواده اش تعلق داشت. در کنار این بخش بزرگ، البته موسسات کوچک مالی و صنعتی با سرمایه داخلی فعالیت میکردند که نقش تعیین کننده ای در تولید و گردش پول کشور نداشتند.

دولت سوموزا، برای حفظ این روابط استعمارگرانه برای نگهداشتن رقبای کوچکتر در حدی که برای آنان در نظر گرفته شده بود برای مقابله با تحریکات فزاینده و تشنجات اجتماعی، یک سیستم گسترده کنترل سیاسی روبرو گراتیک را ایجاد کرده بود که به تنهایی یک سوم بودجهی کشور را میبلعید. اما این سیستم کنترل نتوانست موفقیت زیادی بدست آورد. سرمایه داران کوچک، داخلی که سهم بیشتری از ثروت را میطلبیدند، حاضر به پذیرش سدهای ایجاد شده از جانب سوموزا نبودند. توده های فقیر نیز که هر روز فقر آنها افزوده میگردید، دیگر حاضر به تحمل این شرایط غیر انسانی نبوده و طالب کاروان و عدالت بودند. این خواسته های متفاوت، به سرعت به خواست مشترک برای تغییر مناسبات حاکم تبدیل شد و ضد سوموزائی و ناسیونالیسم، کاتالیزورهای جنبش نامتجان گردیدند. ائتلافی گسترده از کارمندان بانکداران - وابستگان به کلیسا - توزیع کنندگان کوچک - استادان دانشگاه کارگران و بیکاران بوجود آمد که شعار مشترک آن " آزادی و عدالت در نیکاراگوئه" بود.

### جبهه آزادیبخش ملی ساندینیست: بازوی مسلح جنبش

اما آن نیروئی که میتواند پیروزی جنبش را تضمین کرده و باین خواسته ها تحقق بخشد، جبهه آزادیبخش ملی

ساندینیست بود. این جبهه در سال ۱۹۶۲ از بهم پیوستن عده ای از جوانان روشنفکر مخالف رژیم سوموزا، تاسیس شده و تحت تاثیر انقلاب کوبا و بر اساس سنتهای مبارزاتی ژنرال ساندینو که در سال ۱۹۲۸ با اهداف میهن پرستانه مبارزه موفقیت آمیزی را رهبری کرده بود، استرانیو جنک طولانی خلقی را بعنوان متی اصلی مبارزاتی جبهه در دستور کار قرار داد. پس از مدتها مبارزه ایدلولوژیک در درون جبهه بالاخره یک بخش که عمدتاً از روشنفکران مسلح به تئوری مارکسیستی با متی ضد امپریالیستی مشخص و معتقد به ضرورت مبارزه طبقاتی تشکیل شده بود از آن جدا شده " کرایش پرولتری " نام گرفت. جندی بعد، در سال ۱۹۷۷، جریان سومی در درون جبهه بوجود آمد که خود را " نیروی سوم " مینامید. این بخش معتقد بود که باید در اتحاد با تمام نیروهای ضد سوموزا و ملی گرا و با هدف ایجاد روابط منظم و دموکراتیک در کشوری مستقل مبارزه کند این کرایش جدید، بخاطر ماهیت بزودی عده ای کثیری را بدور خود جمع کرد، و عمدتاً با اقدامات نظامی میبرد. اخت. اشغال کاخ ملی در سال ۱۹۷۸ از جانب این بخش انجام شد. " کرایش پرولتری " نیروی سوم " را با خطر همکاری علنی آن با بورژوازی مورد انتقاد شدید قرار داد ولی بالاخره بخاطر ضرورت برابری کما تسمی مبارزه، این سه کرایش با یکدیگر متحد شده و با ضافه " حزب سوسیالیست " ( حزب کمونیست وابسته به شوروی نیکاراگوئه ) و " حزب کمونیست " ( حزب وابسته به چین ) در جبهه واحدی بهم پیوسته و " جنبش متحد خلق " را پیروزی کردند. وجه مشترک این " جنبش " بهر حال نمیتوانست چیزی بیشتر از یک سلسله شعارهای دموکراتیک باشد و همینطور هم بود. شعارهای جبهه ساندینیست ها در عمل فقط به " عدالتخواهی و آزادی طلبی " محدود بوده است. این جبهه هیچگاه بعنوان یک پیشاهنگ سیاسی با موضع

مشخص‌ها امپریالیستی به میدان نیامده و همواره در همان چهار چوب کلی محدود بوده است. از جمله متلادریست و دوم مارس ۱۹۷۹، "اتحاد ساندنیست" بعنوان اتحاد سه‌گانه‌اش اطلاعیه‌ای منتشر کرد که در آن مواضع سیاسی مبارزه‌ایس اتحاد ذکر شده بود: "علیه جنایتگری سوموزا، برای آزادی و عدالت و استقلال" از سوی دیکر ادامه‌ی حاکمیت رژیم سابق، هم برای امپریالیسم و هم برای سرمایه‌داران داخلی دیکر مقرون بصره نبود. این رژیم با خست‌بی اندازه و غیرقابل کتمان خود، امکان هر حمایتی را از خود سلب کرده بود. در چنین اوضاعی بود که جبهه‌ی ساندنیست بعنوان بازوی مسلح نیکاراکوئه جدید، برای کُذار از روابط مسلط بسوی روابط جدید، که البته می‌توانست هنوز هم کاملاً کاپیتالیستی باشد، از جانب امپریالیسم و سرمایه‌داران داخلی مورد توجه قرار گرفت.

این قدرت‌ها، در ابتدا برای یافتن یک راه حل میانی حتی از طریق کودتا شکست خوردند. آخرین "راه حل" برای نجات آنچه که هنوز قابل نجات بود، کنار آمدن با جبهه ساندنیست تشخیص داده شد. اکنون و بعد از چند ماه که از پیروزی جنبش مقاومت میگذرد، بیش از هر زمان دیگری علت رضایت سفیر آمریکا در نیکاراکوئه، بعد از آخرین ملاقاتش با جبهه‌ی ساندنیست روشن شده است.

دولت بازسازی ملی

نهادهای سیاسی در نیکاراکوئه، بعد از سرنگونی رژیم سوموزا تغییر سازمان یافته و بطور موقت برای سه‌تا پنجم سال آینده تنظیم گردیده است. شکل و چگونگی ترکیب این نهادها این گونه است،

الف- شورای انقلاب غیرنظامی ۵ نفره که اعضای آن عبارتند از:

- کاموروز میندار بزرگ و ثروت مند.
- رامیرز، عضو "کروه ۱۲" و نماینده "جنبش متحد خلق"، اودر مصالحه ۴ اساسی‌ترین هدف خود را اینطور بیان کرده است: "ایجاد یک حزب ملی مشکل از کارگران و سایر بخشهای مترقی و بورژوازی بزرگ"

- روبلو، سرمایه‌دار و کارخانه‌دار، اودر مصالحه‌ای گفته است: "دولت باید به هفتاد درصد بیسوادان، اصول اساسی دموکراسی را بیاورد." (لابد در کارخانه‌هاش بعنوان محل تمرین؟).

- هاسان، نماینده لیبرال "جنبش متحد ملی" - میهن پرست و استاد دانشگاه.

- اورنگا، عضو رهبری سرتاسری جبهه‌ی ساندنیست.

ب- یک کابینه‌ی هیجده نفره - که در آن مانند شورای انقلاب نمایندگان همه نیروهای دموکراتیک نیخا - راکوئه جدید عضویت دارند. بعنوان مثال وزیر جدید اقتصاد، سابقاً رئیس اطاق تجارت و صنایع کوستاریکا بوده. وزیر دفاع یک سرگرد ناراضی در کار دملی سوموزا بوده است. البته باید اضافه کرد که چندیست وزارت نیز به افراد انقلابی سپرده شده است. از جمله وزیر کشاورزی خایم ویلوک از اعضای رهبری کرایش پرولتری و توماس بورخه، از رهبران پسر سابقه جبهه، و وزیر کشور است.

ج- بعنوان قوه قانون‌گذاری یک شورای ۳۳ نفره که نمایندگان تمام احزاب بعلاوه کلیسا، سندیکاها و سایر نیروها در آن عضویت دارند، تشکیل شده است.

د- برای حفظ امنیت ارتش جدیدی ایجاد شده که بر اساس یکی از تصویب نامه‌های شورای انقلاب، میتوان از افسران و سربازان گارد ملی که میهن پرست باشند نیز در آن استفاده کرد.

اورنگا، عضو رهبری "نیروی سوم" در شورای جدید ۵ نفره مانند سایر اعضای دولت، مشخصاً به این مسئله اشاره کرده است که دولت جدید مالکیت خصوصی را حتی در برنامه‌های اطلاعات ارضی نیز محترم خواهد شمرد. مشخص‌تر از او، روبلو یکی دیگر از اعضای شورای انقلاب در مصاحبه‌ای بعنوان یک سرمایه‌دار جوان گفت: "استکارات سرمایه‌داران خصوصی،

کش زیادی برای گسترش اقتصاد دارد. حائیکه به سرمایه‌ها احتیاج باشد ولی سرمایه‌های ملی تکافوی آنرا ندهند، میتوان از سرمایه‌های خارجی استفاده کرده و صنایع باید به بخش خصوصی سپرده شوند.

ناخسون ۷ بانک خصوصی که صندوقهای آنها کاملاً خالی بوده‌اند، ملی شده‌اند. اما این امر بمعنای جلوگیری از فعالیت بانکهای دیگر از جمله بانکهای خارجی نیست. حتی ملی کردن صنایع ماهی گیری، چوب و معادن که از جانب عده‌ای عنوان شده است، اصطکاک زیادی با منافع امپریالیستها پیدا نمیکند. بعلاوه میتوان از هم اکنون تصور کرد که ابتکارات بخش خصوصی، بویژه بعد از به پایان رسیدن دوران بازسازی خود را بیش از پیش تحمیل خواهند کرد.

این چنین اقتصاد رنکارنگی که در آن سرمایه‌داران بومی سود بمراتب بیشتری از گذشته به جیب زده و برای اولین بار از کمک همه جانبه‌ی دولت نیز بهره‌مند خواهند شد. اقتصادی که در آن مالکیت خصوصی، رقابت آزاد، و سرمایه‌ی دولتی و کنترل آن به یکدیگر پیچ و مهره شده‌اند. بدون شک همچنان در خدمت سرمایه‌ی بین‌المللی و در جهت منافع آن باقی خواهد ماند. و مناسبات سیاسی جامعه‌ای مبتنی بر این روابط نمی‌تواند چیزی بیش از روابط "دموکراتیک" بمعنای بورژوازی آن باشد.

مبارزه‌ی مسلحانه بخاطر ادامه‌ی کار منظم مزدوری

شده‌هایی که با کمک دولت سوموزا چند ماه قبل تا حد غیرقابل تصور استعمار میشده‌اند، و سپس تحت توهّمات خلقی و عمومی متشکل شدند تا با مبارزه مسلحانه "دشمن" را از پای در آورند. اکنون فرا خوانده شده‌اند که سهم خود را برای ایجاد روابطی که در بالا بر

# روابط ایران و آمریکا تخفیف بحران!

ش. واحدی

به افغانستان انتقال پیدا کرد. دولت آمریکا که از دیر باز بدنبال مجوزهای تازه "وقایع کنشده" ای برای پیاده نمودن سیاست نوین خود بود، با استناد به مداخله شوروی در افغانستان و لزوم بسیج جهانی علیه این مداخله، از یکسو افکار عمومی جهانی را جهت دست یازیدن بهر نوع تقابل نظامی علیه شوروی آماده میساخت و از سوی دیگر با کوشش در جهت ایجاد بلوکهای تازه در نقاط مختلف و بسیج متحدین قدیمی، به ایجاد صفارائی های نوین علیه شوروی مبادرت نمود. مساله مداخله نظامی شوروی در افغانستان از همان آغاز مساله بحران ایران و آمریکا را بشدت تحت الشعاع خود قرار داد. کارتر طی پیامهای متعددی برای رهبران رژیم ایران لزوم وحدت آمریکسا - ایران را علیه "شوروی دشمن اصلی" خاطر نشان نموده و حتی تمایل آمریکا را مبنی بر فروش اسلحه به ایران و اعزام مستشار برای تقویت کارآئی و بنیهی نظامی ایران جهت مقابله با شوروی اعلام نمود. این کوششهای آشتی طلبانهی آمریکا با رژیم ایران را باید در دو مسالهی مشخص جستجو کرد. یکی ماهیت ضد کمونیستی رژیم ایران که مهمترین فصل مشترک و پایهی دوستی دولتین ایران و آمریکا است و دیگری عملکردهای مشخص رژیم ایسران در ارتباط با مساله افغانستان. دولت ایران از همان ابتدای مداخله شوروی در افغانستان شوروی را البته نه از زاویهی مترقی و انقلابی بلکه از دیدگاه راست و ضد کمونیستی خودمورد حمله قرار داد و محکوم نمود. بلافاصله بسیج افکار عمومی ایران برای تقویت اپوزیسیون اسلامی افغانستان که دست پروردهی "سیا" آمریکسا و تحت حمایت مستقیم بورژوازی بزرگ

مسالهی بحران روابط ایران و آمریکا در واقع یکی از مسائلی است که استراتژی جهانی نوین آمریکا را در معرض دیدگاههای مردم جهان قرار میدهد. بحران سیاسی ایسران و آمریکا خودمستمکی شدیدی برای طرح مسالهی جنگ در افکار عمومی آمریکا برای "حفاظت از منابع نفتی خلیج فارس" و گسیل ناوگانهای آمریکائی به منطقه و بسیج حدود ۴۰۰ هزار تفنگدار آمریکائی جهت مداخله مستقیم نظامی در شرائط مورد نیاز. در این ارتباط هم چنین میتوان افزایش فوق العادهی بودجهی "دفاعی" آمریکا و تقویت نظامی ناتو، فروش جنگ افزارهای تازه به مصر و پاکستان، کوشش برای ایجاد پایگاههای جدید نظامی و هم آهنگ ساختن فعالیتهاى آمریکا در عمان، امارات متحدهی عربی، سومالی، عربستان سعودی و... و از همه تازه تر طرح بخدمت فرا خواندن اجباری مردان و زنان آمریکائی برای انجام خدمت زبر برجم و تقویت ارتش آمریکا را نام برد. معذالک و در این میان علیرغم تشدید فعالیتهاى جنگ طلبانهی آمریکا، آتمسفر حاکم بر روابط ایران و آمریکا و بحران موجود که نمود آشکار و عریان استراتژی تهاجمی جدید آمریکا بود، بطرز بیسابقه ای کاهش یافته است. چرا علیرغم استراتژی نوین و جنگ - افروزانهی آمریکا بحران ایران و آمریکا تخفیف می یابد؟ بررسی این امر و عوامل اصلی کاهش بحران را باید در اوضاع داخلی ایسران و منطقه جستجو کرد. در این رابطه به چند عامل باید اشاره نمود. از آغاز تهاجم نظامی شوروی به افغانستان و متعاقب آن تغییر رژیم سیاسی در این کشور، مرکز ثقل بحران توجه افکار عمومی جهان از ایران

در هفته های اخیر با توجه به پاره ای از تحولات جهانی، جو سیاسی حاکم بر آمریکا بشدت تغییر یافته است. این تغییر با در نظر داشتن بحران سیاسی چند ماهه گذشته بین ایران و آمریکا و تمرکز توجه افکار عمومی جهان نسبت به مسالهی کروکانهای آمریکائی در تهران قابل تعمق و مستلزم بررسی است. طی چند ماهه گذشته بحران روابط ایران و آمریکا با مسالهی "اشغال" سفارت آمریکا و گرفتار شدن "دیپلمات" های آمریکائی در تهران باوج خود رسید. دولت کارتر و متحدین امپریالیستش ظاهراً "به انواع تهدیدها و فشارها و اقدامات تلاقی جویانه دست یازیدند. از جمله این اقدامات میتوان به مسدود کردن کلیه سپرده های ارزی ایران در بانکهای آمریکائی، قطع خرید نفت از ایران، محکوم نمودن ایسران در دادگاه لاهه و شورای امنیت و نیز اعمال انواع فشارهای بیسابقه بر ایرانیان و دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و بالاخره اقدام به تحریم اقتصادی جهانی علیه ایران بعنوان مهمترین مکانیزمهای فشار آمریکسا بر ایران اشاره نمود. طولانی شدن مسالهی کروکانهای و تبلیغات شوونیستی در آمریکا باعث گردید که در چند ماهه گذشته بطور بیسابقه ای جو عمومی آمریکا حالت و خصوصیات دموکراسی بورژوازی را پشت سر گذارده و سرعت بطرف جو فاشیستی متمایل شود. البته این تغییر در جو عمومی آمریکا را باید در ارتباط با تغییر استراتژی جهانی آمریکا برای دهه ۸۰ که نمود عمدهی آن تغییر دکترینهای گذشته مربوط به عدم مداخلات مستقیم نظامی به دکنترین جدید کارتر مبنی بر دخالت مستقیم نظامی آمریکا در ارتباط با رویدادهای حساس جهانی است، بررسی نمود.



عرب می‌باشد، آغاز شد. شورای انقلاب و اینبار از دهان "لیبرال ترین" فرد بنی صدر اعلام کرد که نه تنها کمکهای مالی را به "جنش مسلمانان افغانستان" ارسال خواهد داشت بلکه در آینده اجازه خواهد داد که داوطلبان ایرانی جهت مقابله با "کفار" به افغانستان اعزام شوند. طبیعی بود که عکس العمل آمریکا نسبت به سلسله اقدامات رژیم ایران بسیار مثبت و تأیید آمیز باشد. در کنار این ماجرا افزایش خوشبودی آمریکا را از تحولات مطلوب در ایران باید در شرکت رژیم ایران در کنفرانس کشورهای اسلامی در اسلام آباد، ملاحظه نمود. طرح آمریکا در برگزاری کنفرانس کشورهای مسلمان در پاکستان که کنفرانسی ماهیتاً ارتجاعی بود، و در خط سیاست آمریکا

در محافل سیاسی آمریکا بوجود آورده بود. خوشبینی های محافل آمریکائی زمانی شدت یافت که بنی صدر طرحهای قابل قبولی را برای حل بحران ایران و آمریکا و فیصله دادن مسأله کروگانها پیشنهاد نمود. از جمله نکات پیشنهادی تازه میتوان به حذف استرداد شاه بعنوان خواست اصلی رژیم ایران، توافق بر روی تشکیل کمیتهی بین المللی تحقیق برای "رسیدگی به شکایات ایران" و درخواست از آمریکا بقبول سک مغذرت خواهی از اعمال گذشتهی خود، اشاره کرد. در این ارتباط دولت آمریکا نخست از حملات بنی صدر به سایر جناحهای قدرت در ایران از جمله "دانشجویان پیرو خط امام" و حتی رقبای حزب جمهوری اسلامی پشتیبانی کرد و او را بعنوان فرد

لیکن یک نکته را نباید از نظر دور داشت و آن اینکه علیرغم خوشبینی های زیاده از حد استراتژیستهای آمریکا نسبتی و ایدئولوکیهای سرمایه داری جهان و علیرغم عمده شدن مسألهی شوروی و افغانستان در جهان، شرایط بحرانی داخلی ایران که اصلی ترین وجوه آن در حال حاضر تشدید منازعات جناحها، حاکم آنها در لحظاتی که پیش از هر وقت دیگر احتیاج به وحدت دارند، هنوز ادامه دارد.

تعمیق بحران سیاسی و در یک کلام بی ثباتی روز افزون رژیم حاکم مجال زیادی برای خوشبینی به رهبران آمریکا نمیدهد. اوضاع کنونی ایران در کلیهی شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بی ثبات و بیشت در معرض تغییر و تحول است.

علیرغم خوشبینی های زیاده از حد استراتژیستهای آمریکائی و ایدئولوکیهای سرمایه داری جهانی و علیرغم عمده شدن مسألهی شوروی و افغانستان در جهان، شرایط بحرانی داخلی ایران که اصلی ترین وجوه آن در حال حاضر تشدید منازعات جناحهای حاکم، آنها در لحظاتی که پیش از هر وقت دیگر احتیاج به وحدت دارند، تعمیق بحران سیاسی و در یک کلام بی ثباتی روز افزون رژیم حاکم است، مجال زیادی برای خوشبینی به رهبران آمریکا نمیدهد.

فرار داشت، با شرکت حدود ۳۵ کشور اسلامی از جمله ایران موفقیت کامل روبرو شد و رژیم حاکم این بیروزی را با سر و صدای زیاد در سطح جهان تبلیغ کرد. کنفرانس کشورهای اسلامی نشان داد که مسألهی شوروی در افغانستان بالاخره بنده ایجاد صف بندیهای جدید در جهان انجامیده و جایگاه واقعی نیروهای مختلف جهان اسلام در این صف بندیها نوین روشن است.

در اینجا یک مسألهی دیگر را باید توضیح داد و آن تحولات داخلی ایران است. انتخابات رئیس جمهور و بدنیال آن بقدرت رسیدن بنی صدر به رئیس جمهور "حافظ نظم" و مایل "بمذاکرات دیپلماتیک" از نظر آمریکا یک گام به جلو بود از جانب دیکر از زیادهای مشخصات رئیس جمهور تازه و برنامه های او برای آینده، امیدهای تازه ای را

"منطقی" و "واقع بین" مورد ستایش قرار داد. با شروع مقدمات کار کمیسیون تحقیق بین المللی، کارتر نیز متقابلاً دستور به تعویق انداختن طرح محاصرهی اقتصادی ایران و نیز انجام امور تدارکاتی برای آزاد ساختن ذخائر ارزی ایران (۲۰ بیلیون دلار) را به مسئولین امر صادر کرد. کارتر با توجه به حمایت ابدالله خمینی از شخص بنی صدر، خوشنودی خود را از تحولات تازه در ایران تا بدانجا رساند که برای اولین بار، در کلیسای واشنگتن بجای دعا برای آزادی کروگانها برای بهبودی کامل شخص آیت الله دعای خیر کرده و سلامتی ایشان را آرزو کرد.

رخدادهای فوق الذکر در چند هفتهی گذشته جملگی در تعبیر جو سیاسی در آمریکا و تحقیف بحران ایران و آمریکا موثر بوده اند.

جریانات سیاسی حاکم امروز بمراتب بیش از گذشته فطی شده و فضای سیاسی نوینی که دارای ابعاد مشخص ضد امپریالیستی است در جامعهی ما کسرتش یافته است. جو ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی موجود را حتی اگر که روند مناقشات هیئت حاکمم بلاخره به تثبیت رژیم بنی صدر بی انجامد، باین سادگی نمیتوان بقبول برد و اصولاً بنظر ما تحسنت اتمسفر حاکم، مناسبات ایران و آمریکا علیرغم کوششهای آمریکا و علیرغم شغمهای سازشکارانهی هیئت حاکمه هیچگاه بحالت اول باز نخواهد گشت. و مبارزهی مردم همچنان ادامه خواهد یافت. [۵]

\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*

دنیایه نقدی بر ....

"تنوری انقلاب" یک چیز من درآوردی بی رابطه با سایر مسائل مبارزه طبقاتی نیست. جریانیه که دید انحرافی از تنوری انقلاب دارد جریانی است که دید انحرافی از مبارزه طبقاتی دارد و جریانی که در مبارزه طبقاتی منحرف است و آنرا تنوی میکند جریانی سوسیالیستی نیست!

وقتی حزب کمونیست شوروی در مسعود انقلاب سخن میگوید معلوم است که از انقلاب کشورهای دیگر و نه خود شوروی سخن میگوید، و نه از انقلاب غیر قهرآمیز شوروی! حزب کمونیست شوروی مانند شما معتقد است که سوسیالیسم در شوروی مستقر است بنا بر این نسخه انقلاب را بر ما و شما - ما نه شما - می پیچد. حزب کمونیست شوروی میگوید انقلاب ایران و عراق و سوریه و ... غیر قهرآمیز است (و نه تنها چین میگوید بلکه به هزار نوطه هم برای جلوگیری از انقلاب اصل متوسل میشود) حزب نوده بیچاره صرفا میگوید آقا یان درست میگویند. در منطق (!) شما این خاش است آن یک سوسیالیست. باور کنید حتی برزنف از اینکه کسانی اینقدر برای حزبش دلسوزی میکنند و به منطق فیثاغورثی متوسل میشوند متحیر است (بپرسید منطق فیثاغورثی چیست. فیثاغورث منطق نداشت. منظور بی منطقی است!)

البته این خوب خورد دنیایه همان برخوردی است که در مورد معاهده مولوتوف - ریبنتروپ طرح رفت. در این برخورد کمونیستهای هر کشور با بدآش خود را بیزند. هر کدام باید فکر منافع ملی خود باشند و اگر این منافع متضاد است هر یک حق دارند در تعقیب منافع ملی خود با دیگری مخالفت کنند و حتی بکنند. نه تنها در این برخورد جنگ چین و شوروی توجیه میشود بلکه کارل کائونسکی نیز از اینکه بدنیال منافع ملی میهن خود حرکت کرد ۵ برائت ذمه می باید. کمونیسم ملی یعنی این. ولی راه کارگرنشان مدهد که در این جدال ملت ها بدلیلی عجیب با ملت های شوروی همدا میشود. اگر میخواهیم زیاد ملی باشیم چرا حزب خودی نوده را که از ملت خودمان است نوجیه نکنیم بلکه ملی شوروی باشیم. امیدوارم که رفقا از ما نرنجند چه ما ابتدا قداها نت نداریم. این نتیجه گیریهای

رئیسده نه مورد خواست ما بلکه نتیجه منطقی "استدلالاتی" است که راه کارگراز فرط بی استدلالی آنها منوسل میشود. رفقا اگر بیکبار می گفتند حزب کمونیست شوروی سوسیالیستی است برای اینکه ما میگوئیم سوسیالیستی است خیلی سکیتر بود. □

ادامه دارد

دنیایه جنبش مقاومت ....

شردیم ادا کنند. شورای انقلاب ایجاد "رسته های بازسازی کار و تولید" را اعلام کرده است.

ایجاد عناصر کوناگون خواهد بود کردانی خلق در شهر و روستا تاکنون از جانب بسیاری از کسانی که دست از دور برآش دارند بعنوان یک سیستم جدید اجماعی ارزیابی شده است. اما از آنجا که اینگونه عناصر خود کردانی، فاسدساز ایدئولوژیک هستند، در عمل تبدیل به ارگانی برای سازماندهی ضروریات عملی سامان اجتماعی خواهند شد.

کارگران و دهقانان، در روستا و در کارخانه باید همچنان از طریق کار مزدوری برای ازدیاد ثروت ملی تولید کنند. کار آنها را پشتیبانای سکوفائی بازار داخلی است. هر که میخواهد شکم خود را سیر کند باید بخار مزدوری بپردازد فقط در چنین صورتی با و خواهد شد آموخت که خواستهایش برای کسانان، کار و عدالت، بطور منظم برآورده شده است.

یونان - نیلی - برغال - اسران نمونه های کوساکون و از نظرسر خصوصیات ملی مختلف ادامه ی موفقیت آمیز تسلط امپریالیسم است و نیکارا کونه نیز اگر همچنان مسیری را که تاکنون پیموده، ادامه دهد، بی شک نمونه ی پنجمی در کنار کشورهای فوق خواهد بود.

تجربه ی جنبشهای خلقی" یا شعارهایی عام و ظاهر فریب مبارزاتی که میتواند بسیار هم رادیکال و قهرآمیز و همراه رشادت و از جان گذشتگی ولی بدون محتوای مشخص طبقاتی انجام گیرد. اینگونه

دنیایه بنی صدر ....

قرار گرفته است. او دیگر در انتظار نوده ها بیرون گود نیست. در درون پهنه حادثه است و منتظران منتظرند. دیگران نیز، آنهایی که با ذکاوت دریافته اند که بنی صدر آخرین سیر ترکش شان است، منتظرند.

پس چاره ای نیست. باید چکمه های رضا خان را بپا کرد و شلاق محمدرضاخانی را بدست گرفت. از اینجا دیگر او رئیس جمهور نیست. او "شاه زاده" است که سنت های بی اعتبار سلف خویش را به تجربه میکشد. اکنون "شاه زاده" خود شاهی است با همه بال و کوپال. او ناچار است که "امر" کند. به همه حکم کند. بعنوان فرمانده کل قوا و رئیس جمهور. بهمانگونه که شاه نیز بنام "پادشاه" امر میکرد و فرما میراند.

تنها تاریخ تکرار گشته است. تاریخ در نوع کمیش. و تنها یک چیز مثل همیشه در این تکرار فراموش میگردد. خود تاریخ.

"شاهزاده" بنی صدر میتواند، خود را از تیرباران مبارزین دستگیر شده کتبد بی اطلاع نشان دهد میتواند به نظامیان منحصر اخطار کند که بد سر کار ساز کردید. میتواند به متحصنین ریدان اوین امر کند که تحصن خود را بشکنند. میتواند خلقهای مبارز را به تجزیه طلبی متهم و فرمان سرکوب آنان را صادر کند. میتواند همانند رژیم گذشته مبارزین را خانه به خانه سرکوب کند. او همه اینها را میتواند انجام دهد. ولی "تاریخ" را نمیتوان دستبند زد "تاریخ" را نمیتوان تیرباران کرد. "تاریخ" را نمیتوان خانه به خانه تعقیب و سرکوب نمود. به "تاریخ" نمیتوان امر کرد و فرمان داد. هرگز. خطای همیشگی همه قدران تاریخ همین است. □

جنبشها، در عصر ما، در عصر جهانی شدن سرمایه، در دورانی که "بورژوازی ملی" و واژه های شبه آن به افسانه تبدیل شده اند، قادر به از بین بردن نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم در اتحاد با سرمایه داران بومی نخواهد بود. نیکارا کونه بعد از ایران، تجربه ی تلخ دیگری در این زمینه است. □

# بنی صدر

## سحر قدرت در عرصه واقعیت

پ. برتو

خصلت های جنبش مردم بداند، معهور جاذبه "قدرت" اریاضری است و وارث تاج و تخت پهلوی . او میداند که حکومتش محصول انتخاب طبیعی مردم نیست . او باید پاکیری چنین حکومتی را مدیون تحمیق مردم نوسط ارکانهای تبلیغاتی رژیم و چماق "حزبالله" و مبارزات ضد-امیرالیستی! حاج ماشاالله قصاب و همزمانش درسفارت آمریکا باشد و هست . او میداند که با اینهمه انتخاب او واکنش مردم درفصالح بی کفایتی ها و بی مایکی های همه کسانی است که دستشان درحنای قدرت بوده است و آنبای

روش های ستمگرانه تشدید و بیشترین بسدیل جلوه نماید . منش ستمگر بیشتر در ذهن آنان تثبیت و دررفتار-شان انعکاس می یابد و به اشکسسال گونه کون خود را تحدید تولید میکند . کسانی که در راستای چنین آلترنا-تیوی حرکت میکنند ، از آنجاکه بیش از پرداخت به جبر واقعیت ناشی از نوع مناسبات که در دیکتاتوری مادیست می یابد ، آنرا به منش دیکتاتورمنتسب میکنند ، با بدست گرفتن قدرت ناچارند که در مقابل واقعیت های مادی سر فرود آورند و به همان روش های زورتن در دهند .

این رسم همه قلدران بزرگ تاریخ است که حقارت خویش را بوسیله ارباب خم ، پنهان نمایند . و این رسم بزرگ تاریخ است که هیچ عربده جوئی میدان دار تاریخ نماند ، که اگر جز این بود شاه میماند و باز اگر چنین باشند بنی صدر ماندنی است ، ولی بسیارند از اینگونه کردنگشان که کرده سبیر و مغروران ، بخاک ذلت سائیده شد و باز بسیارند نوچکان تازه براه افتاده ای که آزموده را دو باره می آزمایند . دیر زمانی است که همه برایسن باورند که حاکمین نورسیده ، از صدر با دلیلی مانکانه هستند که تنها

بنی صدر امروز رئیس جمهور است . او اکنون در میا بد که اقتصا د توحیدیش سرابی بیستش نیست . توهمی است که با منطق مقتضیات پیچیده جامعه هنجاری ندارد . مردم منتظرند منتظرند که این "موسی" یا انقلاب اسلامی ، عصای سحرانگیزش را بکا رگیرد و "بره های گمشده عیسی" در بهت دشتها در انتظارهی هی چوپا نند . مردم منتظرند و بیصبرانه منتظرند که دم مسیحا ی این اسطوره بلاهت ، پیکر بیما را این جامعه را شفا بخشند .

بنی صدر بد یمن اندک کیاستان در همه حوادثی که بر سر این مردم گذشت یک دستشان را بیشتر نشان ندادند . دست دیگرشان را که در دیگ قدرت بسود ، همیشه پنهان کردند و با دست دیگر ، خود را بیرون از ماجرا نشان دادند . و این همه هنر ایشان بود . ولی بهرحال بنی صدر امروز رئیس جمهور است . او اکنون در می یابد که اقتصاد توحیدیش سرابی بیش نیست . توهمی است که با منطق مقتضیات پیچیده جامعه هنجاری ندارد . مردم منتظرند . منتظرند که این "موسی" یا انقلاب اسلامی ، عصای سحرانگیزش را بکار ببرد . " بره های گمشده عیسی" در بهت دشتها ، در انتظار صدای هی هی چوپا نند . مردم منتظرند و بیصبرانه منتظرند که دم مسیحا ی این اسطوره بلاهت ، پیکر بیما را این جامعه را شفا بخشد .

اکنون اعمال روشهای ستمگرانه از طرف ایشان ، بیش از آنکه بیانگرا اعتماد بنفسشان باشد ، تجلی احترام ناخودآگاه آنان به ستمگر و در واقع تقدیس روش های زور است . نشان دهنده عمیق فاجعه و هراس گذشته است که در رویا روشی با واقعیت های امروز خود را بروز میدهد . وقتی به "انقلاب" از این زاویه پرداخته خته شود و انجام آن به تعویق قدرت سیاسی محدود گردد ، قدرت توطه و چاره جز ادامه کاری روشهای نظم پیشین ندارد . عناصر برقرار کننده چنین سیستمی نیز ناچارند خود را به هیستت هیبت های نظام کهن آراسته کنند و ارواح گذشته را از قبور سرد و نمور تاریخ به استمداد طلب نمایند و بسه زبان آنان سخن بگویند . برای این اساس است که آقای بنی صدر بیش از آنکه خود را وارث سنت ها و

راه ادامه ی حاکمیت نامیمون خود را در ترور و ارباب یافته اند . کیست که نداند ، از آغاز چگونه عمل کرده اند و انجام کارشان به چه خراب آبادی میکند . امروز تنها مثنی سفیه و فقیه و ناآگاه و عده ای کسسه دستشان در حنای قدرت است میتوانند هنوز بر باورهای خود ساخته از "عدالت اسلامی" تکیه کنند . وقتی به نوع حاکمیت از زاویه مناسبات تولیدی نگرسته نشود و بدیل اجتماعی عرضه شده توسط مخالفین در اساس در تعارض ماهوی با مناسبات حاکم نباشد و تنها در جزئیات و شکل با آلترناتیو حاکم متناقض باشد ، سرکشی در برابر دیکتاتور با احساسی گنگ و ناآگاهانه از ستایش و تعبد همراه میشود . چنین مخالفینی با آنکه با حاکمیت در ستیز نبند ، مجذوب قدرت میگردند . هرچه اعمال